

## نظریه سیاسی و طراحی شهری<sup>۱</sup> مارگارت کوهن

برگردان: رضا بصیری مزدهی - حمیده فرهنگدیان

جایی که من زندگی می‌کردم، شهرکی به نام "تیوگا"<sup>۲</sup> بود؛ یک توسعه نوساز درست خارج شهر حومه‌ای و پراکنده‌ی "گینس‌ویل"<sup>۳</sup> واقع در "فلوریدا". این شهرک واجد خصیصه‌های بارزی از جمله پیاده‌روهای عریض، خیابان‌های مشجر و سرسبز، بوستان‌هایی با چشم‌اندازی زیبا، و نیز یک مرکز شهر مجهز بود که در آن یک محوطه بازی کودکان، یک سالن اجتماعات و یک استخر وجود داشت. قیمت نسبتاً بالای املاک و مستغلات در "تیوگا" این واقعیت را منعکس می‌کند که شهرک مذکور چیزی بیش از صرفاً "عمارت‌های مجلل"<sup>۴</sup> برای فروش دارد که همانا حس خوشایند برآمده از زندگی در یک "اجتماع محلی" مطلوب است. سبک ساخت‌وساز در "تیوگا" مبتنی بر اصول "نوسازگرای" است؛ خانه‌هایی بزرگ و باشکوه که نوعاً دارای ایوان بوده و در قطعه زمینی نه چندان بزرگ قرار دارند. به دلیل استقرار گاراژها در جبهه‌ی پشتی خانه‌ها و خارج از کوچه‌های اصلی، از اختلال در مناظر و چشم‌اندازها توسط خودروها یا مسیرهای ورود به گاراژ اجتناب شده و نیز از گسست بی‌مورد مسیر پیاده‌رو برای ورود خودروها به پارکینگ‌های شخصی جلوگیری شده است. فضاهای اشتراکی<sup>۵</sup> (زمین‌های بازی، مسیرهای پیاده و بوستان‌ها) این شهرک را از سایر توسعه‌های مسکن متمایز می‌کنند. قیمت مسکن که حدود ۳۰ درصد بالاتر از خانه‌هایی با متراژ مشابه در سایر توسعه‌های جدید همجوار تیوگا است، بازتابی از جذابیت همین فضاهای مشترک<sup>۶</sup> است. افزایش ناگهانی توسعه‌هایی همچون "تیوگا" حاکی از آنست که بازار مهارت خود را در تأمین فضاهای اشتراکی - حداقل برای آنهایی که استطاعت مالی برخورداری از آنها را دارند- اثبات کرده است. شهرک مذکور، محدوده‌ای جزیره‌مانند، متمکن و اعیان‌نشین است که البته نسبت به گونه‌های مشابه خود کمی تغییر کرده است؛ بدین معنا که ورودی شهرک دروازه‌ای ندارد [برخلاف اجتماعاتی اینچنینی که عمدتاً دارای دروازه‌های ورود و خروج هستند].

۱. این متن برگردان مقاله‌ای با مشخصات زیر است:

Margaret Kohn, political theory and Urban design, in "Companion to Urban Design", Edited by Tridib Banerjee & Anastasia Loukaitou-Sideris (pp. 186-197), Routledge (2011)

2- Town of Tioga

3- Gainesville

4- McMansion

5- communal

6- common

## فضا و دیالکتیک

و "خانه‌های ردیفی"<sup>۱</sup> و "ویلاهای هنری مدرن"<sup>۲</sup> به دلایل کاربردی در مجاورت "عمارت‌های مجلل" قرار گرفته‌اند (see Low on gated communities, 2003). ادبیات مرتبط با املاک و مستغلات نوید «رجعت به آنچه اجتماعات محلی کلاسیک را معرکه و محشر می‌ساخت» می‌داد، و از جهتی محقق شد؛ من با اکراه، مسحور آن بودم.

نوشتار پیش‌رو درصدد است تا جذابیت و افسون این شکل از توسعه را از دریچه "نظریه سیاسی" مورد حلاجی قرار دهد. دل‌مشغولی طراحی شهری، خلق فضاهای عمومی سرزنده و پرچنب‌وجوش است، و "نظریه سیاسی" می‌تواند با تبیین و شفاف‌سازی معنای واژه "عمومی"<sup>۳</sup> و ارتباط آن با سایر ارزش‌هایی همچون "دموکراسی" و "برابری"<sup>۴</sup> به این مهم کمک نماید. "نوشهرگرایی"<sup>۵</sup> نمونه خوبی از نحوه به‌کارگیری طراحی در حذف تمایز میان "فضای اشتراکی"<sup>۶</sup> و "فضای عمومی"<sup>۷</sup> است؛ [در حالی‌که] نظریه سیاسی می‌تواند در تبیین تفاوت میان این دو نوع فضا، و در تشریح اینکه چرا شهروندان باید "فضای عمومی" را ارج نهند، موثر باشد (see Hénaff and Strong 2001). مفهوم "اجتماع محلی"<sup>۸</sup> به این دلیل که بدیلی اغواکننده برای "حیات عمومی"<sup>۹</sup> محسوب می‌شود، بسیار گیرا و جذاب است. "فضای اشتراکی" همچون یک چاشنی شیرین‌کننده‌ی ساختگی که بدون تزریق هیچ‌گونه کالری به بدن، موجب لذت فراوان می‌شود، بدون ایجاد حس ناخوشایند ناشی از غریبگی، لذت در جمع‌بودن و مردم‌آمیزی را نوید می‌دهد. افزون بر این، "فضای اشتراکی" صمیمیتی برآمده از جهانی به‌اشتراک‌گذاشته‌شده (shared) را ارزانی می‌دارد؛ بدون الزام به فداکاری سهم‌شدن با آنهایی که چیزی برای عرضه به این "جهان به‌اشتراک‌گذاشته‌شده" ندارند. در یک "اجتماع محلی"، [فضا و تسهیلات را] با دیگرانی سهم می‌شویم [به اشتراک می‌گذاریم] که شبیه خودمان هستند. اما در یک "دموکراسی متکثر"<sup>۱۰</sup>، باید با افرادی که با خودمان تفاوت دارند نیز سهم شویم. "همبستگی دموکراتیک"<sup>۱۱</sup> وابسته به یک قلمروی عمومی<sup>۱۲</sup> است - یک کالای عمومی<sup>۱۳</sup> - که به افراد اجازه می‌دهد با دیگران، به رغم تفاوت‌های قومی، مذهبی و اقتصادی‌شان، همدردی کنند.

امر اشتراکی (کمون) و امر عمومی<sup>۱۴</sup>

- 
- 1- row houses
  - 2- neocraftsman cottages
  - 3- public
  - 4- equality
  - 5- New Urbanism
  - 6- communal space
  - 7- public space
  - 8- community
  - 9- public life
  - 10- pluralistic democracy
  - 11- democratic solidarity
  - 12- public realm
  - 13- public good
  - 14- the commons and the public

## فضا و دیالکتیک

طی چند سال گذشته، تفکر برانگیزترین انتقادات پیرامون "خصوصی‌سازی" از جانب محققانی مطرح شده که در خصوص مفهوم «اشتراکات/امور اشتراکی» می‌نویسند. ایده اصلی این است که شهروندان، مالکیت جمعی مجموعه منابعی را دارند که نباید در جهت نفع خصوصی<sup>۱</sup> مورد بهره‌برداری قرار گیرند. واژه «اشتراکات» کانسپتی نسبتاً منسوخ و غیرمصطلح است که معمولاً با «کشاورزی پیش‌سرمایه‌داری» در انگلستان تداعی می‌شود، اما به‌نحو هنرمندانه‌ای توسط این محققان بازآرایی و دوباره به‌کار گرفته شده تا نشان دهد که هم برای غولی به نام "دولت فربه"<sup>۲</sup> (گزینه بد) و هم برای هیولایی به نام "کنترل بخش خصوصی"<sup>۳</sup> (گزینه بدتر)، بدیلی عوام‌پسند است. به‌عنوان مثال، "دیوید بولیر"<sup>۴</sup> (۲۰۰۲: ۴) اشتراکات را «طیف وسیعی از منابعی که در مالکیت مردم آمریکاست» توصیف می‌کند. او در کتابش با عنوان "دزدی بی‌سروصدا"<sup>۵</sup>، اشتراکات را شامل «سرمایه‌های ملموس همچون جنگل‌ها و معادن عمومی، ثروت‌های غیرملموس مانند کپی‌رایت‌ها و حقوق ثبت اختراع (patents)، زیرساخت‌های حیاتی مثل اینترنت، تحقیقات دولتی، منابع فرهنگی همچون برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، و فضاها عمومی» عنوان می‌کند (Bollier: 2002:2-3). "لاورنس لزیگ"<sup>۶</sup> (۲۰۰۲: ۹) تعریف فراگیرتری از "اشتراکات" ارائه می‌کند: اشتراکات یا امور اشتراکی به‌مثابه منبعی «که در استفاده یا مالکیت مشاع است، و شماری از افراد به‌صورت یکسان و برابر از آن بهره‌مند هستند». او خیابان‌ها، بوستان‌ها و سواحل، تئوری نسبت‌آینشتین، و آثار خلاقانه‌ی موجود در قلمروی عمومی را به‌عنوان مثال‌هایی از "اشتراکات" ذکر می‌کند.

این بازتعریف و به‌نوعی اعاده‌ی واژه "اشتراکات" پاسخی متأخر به مجموعه تحقیقاتی است که آن را بی‌اعتبار کرده بود. به‌دنبال مقاله پرنفوذ و تأثیرگذار "گرت هاردین"<sup>۷</sup> با عنوان «تراژدی اشتراکات»<sup>۸</sup> (۱۹۹۸)، واژه مذکور با بهره‌کشی از منابع طبیعی عجین گردید. در این مقاله، "هاردین" یک "چراگاه مشترک" را مثال می‌زند تا مسأله بهره‌کشی افراطی [از طبیعت به عنوان یک امر اشتراکی] و نیاز به یک نظام مالکیت خصوصی<sup>۹</sup> را تبیین نماید. او مدعی بود که هر فرد، در پی منافع شخصی عقلانی خود، بیشترین تعداد دام را برای چراندن به یک "چراگاه مشترک" می‌برد، حتی اگر این عمل به استفاده بیش از ظرفیت از چراگاه و تخریب آن بیانجامد. از آنجایی که منفعت هر دام بیشتر تنها معطوف به یک فرد (مالک آن دام) است، ولی هزینه آن را باید کل گروه متقبل شوند، دیگر انگیزه‌ای برای حفاظت از چراگاه وجود ندارد. استعاره "چراگاه" از سوی سیاست‌مداران و اقتصاددانانی که با هرگونه کالا یا مالکیت عمومی<sup>۱۰</sup> ضدیت داشتند با اقبال مواجه شد، چراکه احساس آنها بر این بود که تحت‌تأثیر رفتارهای شخصی منفعت‌طلبانه و ناکارآمد،

- 
- 1- private gain
  - 2- Scylla of big government
  - 3- Charybdis of corporate control
  - 4- David Bollier
  - 5- Silent Theft
  - 6- Lawrence Lessig
  - 7- Garrett Hardin
  - 8- The Tragedy of the Commons
  - 9- private property regime
  - 10- public goods or public property

## فضا و دیالکتیک

اموال یا کالاهای عمومی محکوم به فنا هستند. به باور آنها، تنها مالکیت خصوصی می‌توانست مشوق‌های مناسب برای اداره و مبادرت مسئولانه را تضمین نماید (see Blackmar 2005).

با این وجود، دانشمندان علوم سیاسی همچون "الینور اُستروم" (۱۹۹۰) به این نتیجه رسیده‌اند که "হারدین" بیش از اندازه بدبین بوده است. "اُستروم" (۱۹۹۰) به مستندسازی روشی پرداخته که از طریق آن هنجارهای غیررسمی یا کردوکارهای رسمی می‌توانند بقاء و ماندگاری بلندمدت نظام مالکیت اشتراکی را تضمین نمایند (Hess and Ostrom 2007). بنابراین، پس از یک دوره طولانی بدنامی، شاهد بازگشت مفهوم "اشتراکات" به‌عنوان بدیلی برای "ناکارآمدی بروکراتیک مالکیت عمومی" از یک سو، و "فردگرایی افراطی بازار" از دیگر سو بودیم. درحالی‌که پیروان راست‌گرای "هاردین"، از لفاظی‌های پُرآب‌وتاب در مورد "اشتراکات" به‌عنوان استدلالی در نفی آن و در حمایت از مالکیت خصوصی استفاده می‌کردند، پیروان جدید اشتراکات (چپ‌گرایان) از چنین خطابه‌هایی برای حمایت از "اشتراکات" و عرضه آن به‌عنوان بدیلی برای مالکیت عمومی (دولتی) بهره می‌بردند (Kohn 2004).

برای اتخاذ بیانی لفاظانه در باب "اشتراکات" (commons) استدلال‌های مناسبی وجود دارد. [اولاً] ریشه این واژه با کلمه "اجتماع" (community) در ارتباط است؛ کلمه‌ای با معانی ضمنی عمدتاً مثبت، در حالی‌که بدیل آن یعنی واژه عمومی (public) در اذهان افراد با کاغذبازی‌ها و مقررات دست‌وپاگیر بوروکراتیک و برنامه‌های نابسنده دولتی (مصادیقی چون مدارس عمومی، مددکاری عمومی، و حمل‌ونقل عمومی) تداومی می‌شود. [ثانیاً] خطابه‌های لفاظانه در خصوص "اشتراکات"، برای ارائه نقدی مقتدرانه از خصوصی‌سازی نیز بسیار مناسب‌اند؛ منظور مشخصاً نقد خصوصی‌سازی از طریق قیاس تاریخی با جنبش حصارکشی<sup>۱</sup> است که کشاورزی انگلستان در قرن هفده و هجده را دگرگون ساخت. زمانی، اربابان انگلیسی اراضی مشترک را در جهت اختصاصی‌کردن و از آن خودسازی منابع، و انباشت ثروت برای خودشان، محصور می‌کردند، و امروز نیز، شرکت‌ها و موسسات برای نفع انحصاری و شخصی‌شان، منابع مشترک (کشفیات علمی، منابع طبیعی، و فضاها عمومی) را خصوصی می‌کنند. [ثالثاً]، لفاظی درباره "اشتراکات"، هویت بخشی به شباهت‌ها میان چیزهای ظاهراً بی‌شابهت فوق‌الذکر (کشفیات علمی، منابع طبیعی، و فضاها عمومی) که جملگی بخشی از ثروت مشترک ما هستند را ممکن می‌سازد.

علی‌رغم این ویژگی‌های مجاب‌کننده، من در خصوص اتخاذ واژه "اشتراکات" تردید دارم، و در عوض، کانسپت مأنوس‌تر (اما نه چندان محبوب) "امر عمومی" (the public) را قابل‌دفاع می‌دانم. دلیل اصلی برای چنین انتخابی اینست که واژه "اشتراکات" را می‌توان قانوناً برای آشکالی از "مالکیت مشترک"<sup>۲</sup> که هنوز به‌شدت نخبه‌گرا و انحصارطلب هستند، استفاده نمود. وفق نظر "لزیگ" (۲۰۰۲: ۲۰)، «اشتراکات، منبعی است که هر کسی در اجتماع مربوطه خود، و بدون کسب اجازه از سایرین، حق استفاده از آن را دارد» (و نکته مورد تأکید من دقیقاً در همین جاست). گرچه در نگاه اول، چنین توصیفی از "اشتراکات" تمام‌شمول و دربرگیرنده

---

1- Elinor Ostrom

2- bureaucratic inefficiency of public property

3- hyper-individualism of the market

4- enclosure movement

5- joint ownership

## فضا و دیالکتیک

به نظر می‌رسد، اما در واقع، دست کم در مواردی که اجتماعات مسکونی، به شدت [از حیث اجتماعی و اقتصادی] قشر بندی و جداسازی<sup>۱</sup> می‌شوند، بسیار انحصاری است. در اینجا زنگ خطر جدی اینست که یک نفر برای بهره‌مند شدن از این "اشتراکات" باید حتماً عضو یک اجتماع مشخص باشد. "اجتماعات درودروازه‌دار"<sup>۲</sup> و "توسعه‌های مشترک‌المنافع" (CIDs)<sup>۳</sup> [دو نوع از مجموعه‌هایی که می‌توان عنوان "شهرک" را به آنها اطلاق نمود] اغلب تسهیلات و امکانات جمعی گسترده‌ای همچون استخرهای شنا، زمین‌های گلف، محوطه‌های بازی و ... را برای ساکنان‌شان فراهم می‌کنند. چنین تسهیلاتی برای تمام ساکنان، آنهم بدون کسب اجازه از دیگران، قابل‌دسترس و استفاده هستند و از این‌رو با تعریف "لزیگ" از اشتراکات مطابقت و متابعت دارند. با این وجود، این نوع "اشتراکات" نمی‌توانند بدیلی برای قطعه‌قطعه سازی و گسست ناشی از "منافع خصوصی"، و یا جایگزینی برای یک مأمّن همبسته و مساوات‌طلب در دل اقتصاد بازار باشند (see McKenzie 1994).

برای مثال، در شهرک "تیوگا"، زمین بازی کودکان و استخر شنا دارای درب ورود و خروج است و فقط برای ساکنان توسط یک کد ورودی قابل‌دسترس می‌باشد. این امکانات هر چند فرصتی را برای معاشرت ساکنان با یکدیگر فراهم می‌کنند، اما شانس تماس با طیف متنوع‌تری از مردم که در جامعه متکثر پیرامون‌شان زندگی می‌کنند را کاهش می‌دهند (see Gordon 2004). افزون بر این، ساکنان شهرک "تیوگا" و سایر "توسعه‌های مشترک‌المنافع" انگیزه‌ای برای پرداخت مالیات مرتبط با تسهیلات تفریحی عمومی همچون بوستان‌ها و زمین‌های بازی خارج از اجتماع خود ندارند. [این وضعیت] در کوتاه مدت سبب افزایش هر چه بیشتر جداسازی اوقات فراغت افراد [منظور تفکیک زمان فراغت ساکنین این نوع اجتماعات از سایرین]، و در بلندمدت منجر به حذف یا تنزل مکان‌های عمومی در دسترس ضعیف و اقشار غیربرخوردار می‌گردد (Young 1999).

واژه "اشتراکات"، به دلیل نادیده گرفتن تمایزات بین گونه‌های اساساً متفاوت "مالکیت جمعی"، مسأله‌ساز است. مثلاً یک "اجتماع درودروازه‌دار" یا "بوستان عمومی بوستون"<sup>۴</sup> بر حسب آنچه به اشتراک می‌گذارند، یکسان نیستند. بوستان مذکور، مکانی عمومی است که برای همگان قابل‌دسترس است، اما آن "اجتماع درودروازه‌دار"، مانند یک باشگاه، مکانی است که فقط بین اعضایش به اشتراک گذاشته می‌شود. ما نیازمند زبانی هستیم که در تمایزگذاری بین اشکال ظاهراً مشابه "مالکیت جمعی" که واجد آثار و جلوه‌های سیاسی و اجتماعی بسیار متفاوتی هستند، راهگشا باشد.

بدین منظور، قوانین "روم باستان" می‌تواند یک نقطه شروع مفید باشد چراکه بین اشکال مختلف مالکیت "غیرانحصاری"<sup>۵</sup> تمیز قائل می‌شود. واژه لاتین "رس نولیس"<sup>۶</sup> اصطلاحی بود که برای توصیف آنچه متعلق به کسی نبود، به کار می‌رفت؛ از جمله املاک متروکه یا اراضی بایر. این واژه املاکی را مشخص می‌نمود که به فردی اختصاص نداشته و یا استفاده مشترکی از آنها نمی‌شد. اصطلاح

---

1- stratified and segregated

2- Gated communities

3- Common Interest Developments

4- Boston Common

5- non-exclusive

6- Res nullis

## فضا و دیالکتیک

"رِس گُمونس"<sup>۱</sup> به چیزهایی ارجاع داشت که ماهیتاً برای همگان در دسترس بودند. اقیانوس یا هوا نمونه‌هایی روشن از این نوع بودند که امکان تفکیک شان به قطعات ملکی وجود نداشت. دو واژه بعدی از اهمیت خاصی برای آنچه ما به دنبال آن هستیم، برخوردارند: "رِس پابلیکا"<sup>۲</sup> و "رِس یونیورسیتاتیس"<sup>۳</sup> (Rose 1986). طبق واژه‌نامه حقوقی "بوویر"<sup>۴</sup>، "رِس پابلیکا" به چیزهایی ارجاع دارد که به دولت تعلق دارند؛ مانند پلها، معابر و مجاری آبی؛ و عبارت "رِس یونیورسیتاتیس" منسوب به چیزهایی (تئاترها، بازارها و امثالهم) است که به شهرها یا سایر نهادهای حقوقی متعلق‌اند. دو عبارت اخیر با چیزهایی که "عمومی" (public) هستند، متفاوتند؛ تا جایی که دوومی (رِس یونیورسیتاتیس) متعلق به یک ملت است (Bouvier and Rawle 1984).

در ابتدا، فضاهایی که در دسته "رِس یونیورسیتاتیس" قرار داشتند، نسبتاً دربرگیرنده و تمام‌شمول بودند. مالکیت تئاترها و استادیوم‌ها با شهرداری‌ها بود و، همچون یک صحنه نمایش، با گردآوردن ساکنان به دور یکدیگر، به نوعی شهر را یکپارچه و متحد می‌نمودند. "سیسرو"<sup>۵</sup> [سیاستمدار و خطیب نامی روم باستان] معتقد بود که این عناصر به دلیل ارتقاء غرور و هویت مدنی، نهادهای سیاسی اصلی شهر هستند. اما پس از فروپاشی امپراطوری روم و ظهور فئودالیسم در اروپا، "رِس یونیورسیتاتیس" معرف مایملک به اشتراک گذاشته شده‌ای بود که به نهادهای کاملاً انحصاری همچون دانشگاه‌ها، صومعه‌ها و اصناف تعلق داشتند؛ تحت مالکیت مشاع که دسترسی تنها برای اعضای خودشان میسر بود.

دانشگاه‌ها، صومعه‌ها و اصناف اولیه در درون خود واجد عملکردی اشتراکی بودند، اما از نگاه بیرونی، مایملک خصوصی محسوب می‌شدند (Rose 2003). بر اساس تعریف "مک‌فرسون"<sup>۶</sup>، واژه "property" «مطالبه‌ی لازم‌الاجرای یک فرد [از حیث قانونی] برای استفاده یا انتفاع از چیزی» است، و بنابراین، "رِس یونیورسیتاتیس" از دید افراد غیرعضو [چون استفاده یا انتفاعی از آن ندارند]، "مایملک خصوصی" به شمار می‌آید (MacPherson 1978). من هم هم‌نوا با چنین تعبیری، از واژه "اشتراکات" برای ارجاع به "رِس یونیورسیتاتیس" استفاده می‌کنم؛ یعنی مکان‌هایی که برای استفاده انحصاری اعضای یک گروه، تحت مالکیت جمعی آنها قرار دارند. بوستان‌ها، زمین‌های بازی و استخرهایی که تحت تملک انجمن‌های متشکل از مالکان خانه‌ها (مثلاً در "اجتماعات درودروازهدار" یا "توسعه‌های مشترک‌المنافع") هستند، نمونه‌هایی مدرن از این نوع "اشتراکات" به شمار می‌آیند. چنین توسعه‌هایی که هم واجد مایملک اشتراکی (common) (تسهیلات و تجهیزات مشترک) و هم خصوصی (private) (خانه‌های شخصی) هستند را "توسعه‌های مشترک‌المنافع" (CIDs) می‌نامند. در مقابل، من واژه عمومی (public) را برای ارجاع به مکان‌هایی که در دسترس عام هستند و تنوع یک جامعه‌ی متکثر و فراگیر را بازتاب می‌دهند، به کار می‌برم. گرچه چنین مکان‌هایی معمولاً متعلق به دولت هستند، اما گاهی تحت مالکیت غیر نیز درمی‌آیند، و قانوناً یا عرفاً، می‌توان آنها را به استفاده تمام شهروندان اختصاص داد.

- 
- 1- Res communes
  - 2- res publicae
  - 3- res universitatis
  - 4- Bouvier's law
  - 5- Cicero
  - 6- MacPherson

## فضا و دیالکتیک

البته، به منظور حل و فصل تعارضات میان کاربری‌های ناسازگار، ضوابطی بر فضاهای عمومی<sup>۱</sup> حاکم هستند؛ برای مثال، در جهت تضمین ایمنی، بسیاری از بوستان‌ها بین محوطه‌های بازی کودکان و محوطه‌هایی که ورود بدون قلابه‌ی سگ‌ها در آنها آزاد است، تفکیک قائل می‌شوند. تمایز قائل شدن میان ضوابطی که برای هماهنگ نمودن کاربری‌های مختلف وضع می‌شوند و ضوابطی که از طریق اعمال محدودیت بر رفتارهای ناهنجار (مثلاً مزاحمت‌های ناشی از پرسه‌زنی‌ها و ایستادن‌های بی‌مورد در مسیر) ورود برخی افراد مسئله‌دار به فضاهای عمومی را محدود می‌کنند، دشوار است (Ellickson 1996). فضای عمومی، به خاطر در چشم بودن و رویت‌پذیری‌اش، همواره بستری برای منازعه و رقابت بر سر "هویت جمعی" و "رفتار فردی" بوده است. در سال‌های نخستین جنبش ایجاد پارک‌ها و محوطه‌های بازی، کشمکش‌های زیادی میان گروه‌هایی که خواهان وجود عرصه‌هایی باز در پارک‌ها برای برگزاری مسابقات ورزشی بودند و آنهایی که اصرار داشتند پارک‌ها باید بستری زیبا برای آرامش و تأمل باشند، وجود داشت. چنانکه "لین اس‌تیلی" و "دون میچل"<sup>۲</sup> (۲۰۰۸) نشان داده‌اند، تعارضات و کشمکش‌هایی از این دست سایت‌های معاصر همچون پلازای مرکز شهر "سانتا فه" را سرزنده و پرتکاپو می‌کنند؛ پلازایی که در آن دست‌فروشان، صاحبان کسب و کار، طرفداران حفاظت از میراث تاریخی، فعالان مدنی، نوجوانان، افراد محلی، و کارگران هر یک واجد چشم‌اندازی متفاوت در خصوص نحوه اداره این قلب نمادین شهر هستند. علی‌رغم آنچه گفته شد، هنوز یک تمایز مهم دیگر میان یک "فضای عمومی" و یک "فضای اشتراکی" وجود دارد؛ هر دوی این فضاها تحت ضوابط خاص خود هستند، اما در فضای عمومی، اصل "برابری" ایجاد می‌کند که آزادی‌های اساسی هر فرد محترم شمرده شده و صدای هر فرد در فرایند تعیین ضوابط ناظر بر فضا به صورت برابر شنیده، و در نظر گرفته شود (King 2004).

منتقدان ممکن است اعتراض کنند که تقبیح "توسعه‌های مشترک‌المنافع" و اتهام نخبه‌گرایی و انحصارطلبی به آنها، دال بر یک تجاوز گسترده و غیرقابل‌تداوم به مالکیت خصوصی است. به باور آنها هنگامی که انجمن متشکل از صاحب‌خانه‌ها در یک اجتماع مسکونی (مثل CID) تسهیلاتی همچون پارک، استخر، و محوطه بازی مختص خود را تأمین می‌کند، درست مثل این می‌ماند که یک خانواده تصمیم بگیرد تا تجهیزات بازی کودکانش یا یک استخر را در حیاط پشتی خانه‌اش قرار دهد. مادامی که افراد می‌توانند از مایملک‌شان آنطور که مناسب می‌دانند، استفاده کنند، دلیلی وجود ندارد که همسایه‌ها نتوانند برای به اشتراک گذاشتن چنین تسهیلات و امکاناتی دور یکدیگر و به صورت یک "اجتماع محلی" جمع شوند. هر بحثی غیر از این، نه تنها نابه‌جا و ناسازگار است، بلکه همچنین جلوه لجوجانه‌ی محروم‌سازی طبقه متوسط (قشری که بیشترین احتمال خرید خانه در یک "اجتماع درودروازه‌دار" یا یک "توسعه مشترک‌المنافع" را دارد) از تسهیلاتی است که عمدتاً ثروتمندان از آن بهره‌مندند و در مایملک خصوصی آنها یافت می‌شود.

چنین اعتراضاتی از سوی منتقدان، واکنشی مجاب‌کننده به استدلال‌هایی است که به‌زعم آنها به دنبال منع "توسعه‌های مشترک‌المنافع" هستند، اما نیت واقعی استدلال‌های مذکور به‌راستی منع CIDها نیست. هدف من نشان دادن اینست که لفاظی‌های جدید شکل گرفته پیرامون "اشتراکات" (از جمله زبان معمارانه‌ی آن) مسئله‌ساز است، چراکه تفاوت میان "عمومی" (public) و مالکیت خصوصی‌ای که تملک "جمعی" (collective) دارد را به‌نوعی پنهان می‌کند. لفاظی پیرامون "اشتراکات" چنان باب شده که اکنون دیگر

1- public spaces

2- Lynn Staehli and Don Mitchell

## فضا و دیالکتیک

یک عنوان متداول برای "مراکز خرید جدید" (مالها) محسوب می‌شود، ولو اینکه مالها دارای مالکیت خصوصی‌اند و صرفاً تا جایی اجازه‌ی دسترسی به افراد را می‌دهند که حکم مشتری را داشته باشند و نه یک شهروند (Barber 2001). این مالهای جدید در مقام "مکانی اشتراکی" تلاش می‌کنند تا افسر مراکز شهری اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم را بازتولید کنند، در حالی که خرده‌فروشی‌هایشان به تخریب این اُبژه‌های نوستالژیک (یعنی مراکز شهری قدیمی) می‌پردازند.

بسیاری از محققانی که بر روی شهرگرایی و حومه‌گرایی از نگاه جغرافیای انسانی، مطالعات فرهنگی، و نقد معماری کار می‌کنند، به دنبال ابهام‌زدایی و شفاف‌سازی هر چه بیشتر بوده‌اند (Sorkin 1992). مطالعات آنها نشان می‌دهد که پروژه‌های اطلاع‌طلبانه‌ای همچون نوزایی‌های شهری، اعیان‌سازی‌ها، طراحی‌های نوشهرگرایی، و بازارهای جشنواره‌ای، تبعات منفی زیادی دارند که در ابتدا شفاف و آشکار نیست. "نقد فرهنگی" بر این تأکید دارد که جذابیت زیباشناختی تلمیح‌ها و تصنعات تاریخی غالباً در خدمت پنهان‌سازی مظاهر از خود بیگانه‌کننده‌ی مدرنیته است و نه تغییر و دگرگونی آنها؛ خواه در شکل خرده‌فروشی‌های زنجیره‌ای متخالف‌الشکل و خواه به شکل حومه‌های خودرومحور. تأکید "نقد اجتماعی-سیاسی" بر شیوه‌ای است که در لفاف یک تنوع تصنعی و ساختگی از سبک‌ها، یک تجانس نژادی و اجتماعی-اقتصادی مهم و اساسی را پنهان می‌سازد. چنین نقدهایی فهم ما از روندهای اخیر در "تولید فضا" را غنا بخشیده‌اند، اما مبتنی بر الگوی مسأله‌ساز "آگاهی کاذب" هستند. مخاطبان هدف در این نقدها، آنهایی‌اند که ساده‌انگارانه باور دارند مرکز خرید Ye olde Towne Center در "ادجوود" واقع در "پنسیلوانیا" یا باغ عروسی Sweet Home Plantation در "پین‌ماونتین" واقع در "جورجیا" مکان‌هایی عمومی هستند. اما این نظریه‌پردازی انتقادی خود نیز ساده‌انگارانه فرض می‌گیرد که شفاف‌سازی و عیان‌ساختن ماهیت انحصارطلب، نخبه‌گرا، یا مصرف‌گرای این مکان‌ها می‌تواند مردم را برای خلق بدیل‌های عمومی (public) تهییج نماید. این فرضیه، ارزش کالاهای عمومی<sup>۲</sup> را قطعی و مسلم می‌پندارد (اما غالباً دفاع صریح و آشکاری از آن نمی‌کند). آنچه در اکثر این ادبیات انتقادی از قلم افتاده، دفاع قاطع از ارزش فضای عمومی است (به‌عنوان یک استثنا، Young 1999 را مشاهده کنید). شماری از تئوریسین‌های سیاسی در معنای واژه "عمومی" و ارتباطش با سایر کانسپت‌هایی چون "شهروندی"، "حقوق"، و "عدالت" کاوش کرده‌اند. در ادامه، مروری موجز بر رویکردهای هنجاری به "فضای عمومی" ارائه می‌شود.

### حوزه عمومی بورژوازی<sup>۳</sup>

۱- false consciousness: در خصوص اشکال مختلف آگاهی می‌توان به دو عبارت شایع در میان مارکسیست‌ها اشاره نمود: الف) آگاهی کاذب: به معنای به‌رسمیت شناختن موقعیت طبقه مسلط (سرمایه‌دار)؛ مارکس معتقد بود که موقعیت و منافع این طبقه برای دیگر طبقات در حکم افیون است، زیرا باعث از خود بیگانگی و اضمحلال انرژی انقلابی در آنها می‌گردد. مارکسیست‌ها این نوع آگاهی را آگاهی کاذب می‌دانند که هدف آن حفاظت و نگهداری وضعیت حاضر طبقه مسلط و نظام سرمایه‌داری است. ب) آگاهی طبقاتی: مارکس بر این باور است که طبقات بر اساس مالکیت سرمایه تعریف می‌شوند. این روابط مالکیت، به نوبه خود به پیدایش طبقات گوناگون اجتماعی می‌انجامد. کسانی که دارای سرمایه‌اند، استثمارگران، و آن عده که فاقد سرمایه‌اند، در زمره استثمارشدگان می‌باشند. ولی طبقه بهره‌ده تا قبل از آنکه اعضایش به استثماری که متحمل می‌شوند، آگاهی یابند هیچ‌گونه نقش سیاسی خاصی ندارند. این مسأله مهمی است؛ چرا که در مدل مارکس، طبقات تا زمانی که در برخورد‌های سیاسی به‌عنوان گروه‌هایی متشکل شرکت نکنند، طبقه‌ای را تشکیل نمی‌دهند. بنابراین اگر این طبقه از موقعیت خود آگاه شود، شروع به تدوین اهداف مشترک می‌نماید. بدین ترتیب تشکیل اتحادیه داده و مبارزه با سرمایه‌داری را آغاز می‌کند (برگرفته از سایت <https://engare.net/sc/class-consciousness/>).

2- public goods

۳- bourgeois public sphere: یورگن هابرماس در کتاب "دگرگونی ساختاری حوزه عمومی" به تبیین پیدایش تاریخی-اجتماعی افکار عمومی طبقه متوسط و بورژوا و استقلال نسبی آن از سلطنت مطلقه در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم می‌پردازد. وی حوزه عمومی یا به بیان صحیح‌تر، آن چه «حوزه عمومی



## فضا و دیالکتیک

"یورگن هابرماس"<sup>۱</sup> در کتاب معروفش "دگرگونی ساختاری حوزه عمومی"<sup>۲</sup> (۱۹۹۱)، کانسپت "امر عمومی"<sup>۳</sup> را در تاریخچه اندیشه سیاسی مدرن تحلیل نمود، و ظهور و زوال "حوزه عمومی بورژوازی" - به عنوان ساختگاهی برآمده از یک پرکتیس سیاسی متمایز - را مورد بررسی قرار داد. در روایت اجتماعی-تاریخی "هابرماس"، کافه یک مثال پارادایماتیک و برجسته از حوزه عمومی بورژوازی، و یک فضای سیاسی با قواعد، خصلت‌ها، هنجارهای غیررسمی، و رفتارهای مقرر خاص خود بود. "کافه" یک محیط اجتماعی برآمده از اصول سیاسی نئولیبرال بود؛ مکانی که پیشه‌وران، روشنفکران، طبقه متوسط تجار، و حتی آریستوکرات‌ها (نخبگان) را دور هم جمع می‌کرد. تحلیل "هابرماس" از حوزه عمومی بورژوازی، به خاطر جذابیت‌اش نزد ساختگاه‌های شکل جدید قدرت (کافه‌ها، محافل، باشگاه‌ها، مطبوعات، و...)، گیرا و قابل توجه بود. حوزه عمومی بورژوازی، عرصه‌ای برخوردار از مباحثات و گفتگوهای عقلانی-انتقادی در خصوص "خیر و صلاح مشترک"<sup>۴</sup> بود. "هابرماس" حوزه عمومی را این‌گونه تعریف کرد: «قلمرویی از حیات اجتماعی ما که در آن هر چیزی که رنگ و بوی "افکار عمومی" دارد، قابل شکل‌گیری است» (Habermas 1989: 136). او از تحلیل کافه‌ها، محافل هنری/ادبی، باشگاه‌ها، و مجلات و مطبوعات نتیجه گرفت که "حوزه عمومی" در هر جایی که "افراد خصوصی"<sup>۵</sup> به گفتگو و مناظره انتقادی نافذ و اثرگذار بر حکومت می‌پرداختند، وجود دارد. بدین ترتیب، پیوندی میان مجاری ریشه‌دار و تثبیت‌شده‌ی اتوریته سیاسی و منافع اقتصادی خصوصی برقرار می‌شد.

کانسپت "حوزه عمومی بورژوازی"، اهمیت سیاسی "جامعه مدنی"<sup>۶</sup> را برجسته ساخت. این کانسپت، اصول سیاسی لیبرال را در یک محیط اجتماعی خاص نشان داد و نه صرفاً در یک "میدان روشنفکری"<sup>۷</sup> یا در یک دوره تاریخی. با این وجود، برای "هابرماس" حوزه عمومی، یک "مکان کالبدی" نبود، بلکه برساختی تحلیلی بود که نمی‌شد آن را به ساختگاه‌ها و محل‌های تشکیل‌دهنده‌اش

---

بورژوازی» می‌نامد را زاده‌ی ویژگی‌های اصلی جامعه سرمایه‌داری روبه‌رشد در انگلستان سده هجدهم - و سپس در فرانسه و آلمان - می‌داند که طی آن کارآفرینان سرمایه‌دار (کارسالاران) توانستند برای کسب استقلال از دولت و کلیسا مبارزه کنند و به خواسته خود دست یابند. به باور هابرماس، "حوزه عمومی بورژوازی" در وهله اول قلمرویی بود که در آن افراد خصوصی گرد هم می‌آمدند و «عموم» را شکل می‌دادند. آنها به تدریج توانستند حوزه عمومی تحت کنترل دولت را زیر سیطره خود درآورند و اقتدار آن را به چالش بکشند. به اعتقاد "هابرماس" در نظام فئودالیته در غرب که کلیسا و دولت قدرت سیاسی داشتند، وقتی طبقه بورژوازی یا کارسالاران سرمایه‌دار، قدرت مالی پیدا کردند، به تدریج در درون دولت، خواهان اصلاحات پارلمانی سیاسی شدند، و از طریق محافل ادبی، کافه‌ها، گالری‌ها، باشگاه‌ها و ... مباحثه‌ها و گفتگوهای عقلانی و انتقادی را شکل دادند که در نهایت به شکل‌گیری اصلاحاتی در درون ساختار دولت منجر شد (برگرفته از متن کتاب "دگرگونی ساختاری حوزه عمومی" با ترجمه جمال محمدی).م.

1- Jurgen Habermas

2- The Structural Transformation of the Public Sphere

3- the public

4- sites

5- common good: از این عبارت به "خیر عمومی" یا "صلاح همگانی" نیز یاد می‌شود که در اینجا به دلیل پرهیز از اغتشاش معنایی با واژه public به معنی عمومی، از معادل "مشترک" که قرابت بیشتری با فحوای نوشتار حاضر دارد، استفاده شده است.م.

6- public opinion

7- private individuals

8- civil society

۹- intellectual field: اصطلاح "پیتر بوردیو" معطوف به مجموعه‌ای از نهادها، سازمان‌ها و بازارهایی که تولیدکنندگان نمادین همچون هنرمندان، نویسندگان و دانشگاهیان برای دستیابی به سرمایه نمادین، در آن به رقابت می‌پردازند.م.

## فضا و دیالکتیک

تقلیل داد؛ این یک گونه ایده‌آل بود که از قواعد و نظم‌های تجربی، منتزع شده تا ویژگی‌های اصلی این قواعد را برجسته و نمایان کند.

"حوزه عمومی" مفهومی عالمگیر بود؛ بدین معنا که، از حیث نظری، برای همه قابل دسترس بود و به جای منافع فردی و خصوصی، به سوی منافع عام گرایش داشت. با این وجود، به شکل تناقض‌آمیزی، حوزه عمومی "بورژوازی" نیز بود؛ نه تنها به خاطر اینکه "عموم" متشکل از کارمندان شهری فرهیخته، تجار، و حرفه‌مندان بود، بلکه همچنین به این علت که عصر بورژوازی شرایطی را ایجاد کرده بود که این نوع حوزه عمومی را ممکن می‌ساخت. یکی از مهم‌ترین این شرایط، ظهور مفهوم "حریم خصوصی" بود؛ تفکیک و جداسازی محل کار از فضای خانه و افزایش اوقات فراغت، یک حوزه برآمده از باطن<sup>۲</sup> و ذهنیت<sup>۳</sup> را خلق نمود که پیش‌شرط لازم برای "بینادهنیت"<sup>۴</sup> بود. وفق نظر "هابرماس"، فقط افرادی از قابلیت مباحثه و مناظره عقلانی-انتقادی برخوردار بودند که قوه قضاوت و تمیز، و دیدگاه ممیزی داشتند.

کتاب "دگرگونی ساختاری حوزه عمومی" از تئوری‌های انتزاعی‌تر منتج از "دموکراسی شورایی"<sup>۵</sup> که امروزه مترقی محسوب می‌شوند، متفاوت است. گرچه شماری از محققان از "هابرماس" به خاطر کنارگذاشتن "حوزه عمومی عامه‌پسند"<sup>۶</sup> یا غفلت از ابعاد نخبه‌گرای "حوزه عمومی بورژوازی" انتقاد کرده‌اند، اما شیوه مطالعه "هابرماس" به‌راستی این مسائل را برای مخاطب باز و روشن می‌کند. این شیوه، با فضاوند و زمان‌مند کردن "شور و رایزنی"، به ما اجازه می‌دهد تا روابط قدرتی که معین مشارکت‌کنندگان بودند را مشاهده کنیم. کانسپت حوزه عمومی "بورژوازی" توجهات را به کاراکتر طبقاتی‌اش جلب می‌کند. "هابرماس" بر شرایط ساختاری‌ای تأکید دارد که به هر فرد خصوصی امکان می‌داد تا قضاوت مستقلی درباره دغدغه‌های مشترک داشته باشد.

گرچه نفوذ و اثرگذاری کانسپت حوزه عمومی کماکان ادامه داشته است، اما خود "هابرماس" نسبت به تناسب آن با جامعه معاصر حسی دوگانه و تردیدآمیز داشت. نیمه دوم کتاب او استدلال‌هایی را برای رکود و زوال حوزه عمومی ارائه می‌دهد که از آن‌جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ظهور رسانه‌های ارتباط جمعی که به قدری مخل و نامنتظر است که باطن و ذهنیت را تخریب می‌کند؛ پیدایش یک تفکر سیاسی برآمده از گروه‌های ذینفع و نه برآمده از ایده‌های مختلف و به‌ویژه تعارضات طبقاتی؛

---

1- privacy

2- inwardness

3- subjectivity

۴- inter-subjectivity: نظام ارتباط دوجانبه "ذهن من" و دیگری، "بینادهنیت" نامیده می‌شود که ارتباط روانی میان افراد را مفهوم‌سازی کرده و معمولاً در مقابل "تجربه خود فردی" قرار می‌گیرد. "بینادهنیت" بر ماهیت ذاتاً اجتماعی فرد تأکید دارد و بر اینکه چگونه دو فرد یعنی دو فاعل شناسا با تجربه‌ها و تفاسیر اساساً متفاوت نسبت به جهان پیرامون، می‌توانند یکدیگر را بفهمند و با هم ارتباط برقرار کنند (ادوارد آنگستبرگ، ترجمه علیرضا غفاری، روزنامه اعتماد).م.

۵- deliberative democracy: نوعی از دموکراسی که استدلال و گفتگو در مرکزیت تصمیم‌سازی در آن قرار دارد و بر این اصل استوار است که دموکراسی حکومت باید با بحث و گفتگو همراه باشد. "دموکراسی شورایی" ادعا می‌کند که قوانین و سیاست‌ها می‌باید بر مبنای استدلال‌هایی باشند که تمام شهروندان بتوانند آن را بپذیرند. عرصه سیاست باید جایی باشد که رهبران و شهروندان در آن به مباحثه پرداخته، به یکدیگر گوش فرا داده و نظرات خود را تغییر داده یا تعدیل کنند.م.

6- popular public sphere



تصویر ۱. راهپیمایی سیاسی؛ خیابان "خوارز" در "مکزیکوسیتی".  
خیابان به‌مشابه قرارگاهی برای کنش سیاسی؛ حامیان کاندید شکست خورده، "آندره مانوئل لویز اُبرادور" از حزب انقلاب دموکراتیک (PRD)، طول خیابان "خوارز" را راهپیمایی کردند تا خواسته خود مبنی بر بازشماری آرا بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری مکزیک در جولای سال ۲۰۰۶ را اعلام کنند.

نفوذ یک "حوزه عمومی پرفورماتیو"<sup>۱</sup> به جای یک "حوزه عمومی شورایی"؛ و در نهایت، رشد صنعت تفریح و فراغت که "تماشاگربودن"<sup>۲</sup> را ترغیب می‌نماید. اما به‌رغم تصور وی مبنی بر اینکه این روندها به یک «بازفتودالی‌شدن»<sup>۳</sup> حیات عمومی پهلوی می‌زنند، فرجام بحث "هابرماس" بر نکته‌ای استوار است که به شکل عجیبی خوش‌بینانه است. به باور "هابرماس"، در جوامع متمکن و ثروتمندی که کشمکش و ستیز بر سر منابع از بین رفته و جای خود را به مباحثات و استدلال‌هایی در خصوص "کالا و منفعت عمومی" می‌دهد، شرایط برای احیاء "حوزه عمومی" می‌تواند فراهم شود.

کانسپت "حوزه عمومی" مناظره‌ها و مباحثه‌های معاصر حول فضا و شهرها را به طرق مختلف غنا می‌بخشد. این کانسپت، الهام‌بخش تئوریسین‌ها برای مذاقه در سایت‌ها و پرکتیس‌هایی بوده که شهروندی دموکراتیک را تحکیم می‌کنند. کانسپت مذکور بر اهمیت سیاسی گفتگوها و فعالیت‌هایی که مردم را در جامعه مدنی گرد هم آورده و متحد می‌سازد، تأکید می‌کند. افزون بر اینها، کانسپت "حوزه عمومی" از آرمان مباحثه

عقلانی-انتقادی دفاع می‌کند؛ آرمانی که می‌تواند در خدمت نقد انجمن‌های باشد که به شکل سیستماتیک انحصارطلب، فریبکار، گول‌زننده، یا متمایل به ترویج منافع خصوصی هستند. برخی منتقدان، "هابرماس" را به ارائه یک روایت آرمان‌زده از "حوزه عمومی بورژوازی" متهم کرده‌اند که بی‌تردید تا حدی حق با آنهاست؛ اما "هابرماس" تصویر روشن و شفاف‌تری از حیات عمومی را نیز ترسیم کرد؛ تصویری که به ما یادآوری می‌کند، "شهروندی دموکراتیک" تنها در پای صندوق‌های اخذ رأی جامه عمل نمی‌پوشد، و "خرد جمعی" هنگامی که برای شهروندان، و نه توسط آنها، به کار گرفته شود، بی‌فایده است.

### سایر تئوری‌های معاصر فضای عمومی

1- performative public sphere

2- spectatorship

3- refeudalization

۴- در "حوزه عمومی بورژوازی"، استدلال‌ها بنا بر قدرت استدلال پابرجا می‌مانند و یا در هم فرو می‌ریختند و نه بر اساس قدرت اجبار. با این همه، هنگامی که بورژوازی موضع هژمونیک خود را استحکام بخشید، حوزه عمومی آن که از کاربرد خرد توسط عموم افراد (خرد جمعی) برای به چالش کشیدن نقادانه‌ی قدرت بهره می‌گرفت، به مفهومی توخالی تبدیل شد. در جریان فرآیند «بازفتودالی‌شدن»، ازهم‌پاشیده‌شدن عمومیت شورایی و گفت‌وگومحور، و جایگزینی آن با نمایش‌های عمومی با هدف جلب رضایت مردم (آنچه زمانی از آن به‌عنوان "افکار عمومی" یاد می‌شد) تبدیل به چیزی گشت که می‌توان آن را آلت دست قرار داد و یا در بهترین حالت آن را طرف مشورت گرفت؛ و نه چیزی که به‌طور مستقل توسط شهروندانی به وجود آید که به مباحثه و گفتگوی عقلانی و انتقادی با یکدیگر بپردازند.

5- public reason

## فضا و دیالکتیک

شرح شیوه‌های تغییر، تعدیل، و بسط و توسعه ایده‌های "هابرماس" در کتاب‌های بعدی‌اش، خارج از گستره این نوشتار است، اما اکثر مفسران اجماع داشتند که "هابرماس" در کتاب آخرش بیشتر بر خصیصه‌های "ارتباط" تمرکز داشت تا بر فضا و مکان. با این وجود، سایر تئوریسین‌ها همچنان بررسی رابطه میان فضای عمومی، شهروندی، و حقوق (rights) را ادامه داده‌اند. "آرتور ریپس تین"<sup>۳</sup> (۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان "Roads to Freedom" روایتی کانت‌گونه از فضای عمومی را ارائه داده است. او بر این باور بود که "معابر"، فضاهای عمومی پارادایماتیک و برجسته‌ای هستند (تصویر ۱)؛ آنها مسئولیت‌های قانونی حکومت محسوب می‌شوند، چراکه برای تقویت و پایدارسازی نظام "آزادی شخصی" ضروری‌اند. بدون معابر عمومی، هر فرد در زندان مایملک خصوصی‌اش گرفتار می‌شود و مالکان املاک هم‌جوار می‌توانند به دلخواه خود حرکت همسایه‌های‌شان، و در نتیجه آزادی آنها را محدود سازند. "جرمی والدرون"<sup>۴</sup> (۱۹۹۱) با اشاره به اینکه افراد بی‌خانمان هیچ‌گونه مایملک خصوصی‌ای ندارند، و بنابراین، وجود آنها اتکای زیادی بر قابلیت دسترسی‌شان به فضای عمومی دارد، این بحث را یک گام به جلو برده است. اگر افراد جای دیگری برای انجام عملکردهای پایه‌ای حیات نداشته باشند، دولت نمی‌تواند آنها را از انجام آن عملکردها در فضای عمومی منع کند؛ چنین منعی، نقض حقوق اساسی مرتبط با حیات و آزادی به حساب می‌آید.

حتی تئوریسین‌های نئولیبرالی که ایده وجود یک حق نسبت به فضای عمومی را برمی‌تابند، هنوز تأیید می‌کنند که وقتی تأمین انواع معینی از کالاهای عمومی- از جمله فضاهای عمومی- نزد حکومت معقول و معنادار باشد، باید این اتفاق رخ دهد. وفق تئوری اقتصادی کلاسیک، مداخله دولت در موارد "شکست بازار" ضروری است. نمونه‌های برجسته "کالاهای عمومی" مصادیقی چون "دفاع ملی" و "هوای پاک" هستند که بر حسب استفاده‌کنندگان‌شان «تفکیک‌پذیر»<sup>۵</sup> نمی‌باشند؛ به عبارت دیگر، نمی‌توان آنها را برای یک نفر تأمین نمود، مگر آنکه برای دیگران نیز تأمین گردند. اقتصاددانان برای تشریح علت دشواری تأمین تسهیلات و امکانات توسط یک "کارآفرین خصوصی"<sup>۶</sup>، حتی هنگامی که مردم به پرداخت مخارج آنها تمایل دارند، از عبارت «هزینه‌های معامله»<sup>۷</sup> استفاده می‌کنند. برای مثال، مردم ممکن است حاضر به پرداخت مخارج حفظ و نگهداری یک پارک باشند، اما آنها هزینه اضافی‌ای که برای ساخت یک دروازه ورود و خروج لازم است و یا هزینه مربوط به دستمزد نگهبان پارک را پرداخت نخواهند کرد. گرچه برای حمایت از تأمین معابر، پارک‌ها و پلازاها توسط بخش عمومی، چنین استدلالی بسیار نافذ و موثر بوده، اما در عین حال، واجد یک نقطه‌ضعف مهم نیز می‌باشد، و آن اینکه، موسسات خصوصی در کشف راه‌هایی برای غلبه بر این چالش‌ها کاملاً خلاق بوده‌اند (استفاده از تکنولوژی در جهت کمینه‌کردن "هزینه‌های معامله"، و یا ایجاد تسهیلات گران‌قیمت برای عرضه به بازار نخبگانی که می‌توانند هزینه‌های معاملاتی بالا را در خود مستحیل سازند). "باشگاه‌های مجلل خصوصی"، "معابری که کنترل پرداخت عوارض در آنها به صورت

- 
- 1- communication
  - 2- Arthur Ripstein
  - 3- Jeremy Waldron
  - 4- severable
  - 5- private entrepreneur
  - 6- transaction costs

## فضا و دیالکتیک

الکترونیکی انجام می‌شود"، و "توسعه‌های مشترک‌المنافع" (CIDs)، نمونه‌های روشنی از شیوه کالایی‌شدن فضاهاى اشتراکی هستند (see Flodvary 1994).

تئوریه‌های دمکراتیک، منطق بسیار متفاوتی نسبت به "فضای عمومی" داشته‌اند. آنها تأکید دارند که بازار تنوعی ماهرانه از مکان‌هایی را تدارک دیده که ما را در قامت مصرف‌کننده وارد کرده، اما هویت ما به مثابه شهروند را پروبال نمی‌دهند. بر اساس چنین نقدی، بازار به خلق مناظر و چشم‌اندازهای ویژه‌ای که جاذب گروه‌های خاص اجتماعی-اقتصادی باشند، گرایش دارد، اما انگیزه‌ای برای تأمین فضاهاى عمومی‌ای که به صورت مشترک و یکسان، هم توسط ثروتمندان و هم فقرا، استفاده شوند، ندارد. "سوزان بیک‌فورد"<sup>۱</sup> (۲۰۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «Constructing Inequality» استدلال می‌کند که شهرها و حومه‌هایشان بدل به محیط‌هایی ناسازگار و نامطلوب برای مشارکت دمکراتیک و خلاقیت شده‌اند که بخشی از آن به جدایی‌گزینی<sup>۲</sup> و تبعیض مفروطی که توسط محیط مصنوع تقویت شده، برمی‌گردد. "اجتماعات درودروازه‌دار"<sup>۳</sup>، بدیهی‌ترین جلوه این منطق طرد انحصارطلبانه هستند؛ اما افزون بر این، می‌توان از ترفندهای زیرکانه، و نیز الگوهای معمارانه‌ای نام برد که گاه خالق پهنه‌های امن و گاه خطرناک می‌باشند که از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: کاشت گیاهان تیغ‌دار در فضاها، و نصب نیمکت‌هایی که عامداً طراحی نامناسبی دارند (مثلاً با تیزکردن یا زبرکردن سطح آنها) به عنوان ترفندهایی برای راندن و دورکردن افراد بی‌خانمان؛ و یا تأمین حداقل فضای نشیمن در مال‌ها (مراکز خرید) در جهت جلوگیری از تجمع افراد به قصد گپ‌وگفت به جای خرید، و یا اعمال گزینشی مقررات پلیسی و امنیتی برای رفع مزاحمان در محیط (Davis 1992). بر اساس نظر "بیک‌فورد" (۲۰۰۰)، چنین راهبردها یا ترفندهایی وجود نابرابری‌ها و مسائل اجتماعی را پنهان می‌کنند، و در عین حال، تنوع و گوناگونی اجتماع متکثر پیرامون‌مان را نیز مخدوش می‌سازند. این محیط‌های پاک‌سازی‌شده، بر تخیل و قوه خلاقه ما تأثیری بازدارنده و سلبی دارند. آنها زندگی‌های افراد دیگر را کاملاً غریبه و غیرخودی نشان می‌دهند و به تعبیری آن زندگی‌ها را با تجربه قشر متمکن‌تر و ثروتمندتر اجتماع بی‌ربط و نامرتبط می‌نمایانند.

"آیریس ماریون یانگ"<sup>۴</sup> در کتابی با عنوان «Residential Segregation and Differentiated Citizenship» (۱۹۹۹) استدلال مشابهی را مطرح می‌نماید. او اشاره می‌کند که "جدایی‌گزینی" نه تنها ظرفیت‌های مدنی ما را تقلیل داده و تضعیف می‌کند، بلکه منشأ بی‌عدالتی است. استدلال "یانگ" بر اینست که حوزه‌های ثروتمندتر نوعاً دارای خدمات شهری مطلوب‌تر، تسهیلات و امکانات عالی‌تر، حمل‌ونقل عمومی راحت‌تر، مدارس بهتر، و محیط‌های کالبدی جذاب‌تری هستند. جدایی‌گزینی سکونت، انتخاب‌های افراد را محدود کرده، و آنها را به زندگی در مکان‌هایی وا می‌دارد که به نسبت استاندارد زندگی‌ای که ارائه می‌دهند، گران هستند. "جدایی‌گزینی" نادرست است چون هم آزادی و برابری را تضییع می‌کند و هم وجود "نابرابری" را در هاله‌ای از ابهام قرار داده، و به نوعی پنهان می‌سازد. به خاطر سبک و شیوه طراحی شهرها و حومه‌ها، افراد ثروتمند ممکن است هرگز شرایط زیستی موجود در

---

1- Susan Bickford

2- segregation

3- gated communities

4- Iris Marion Young

## فضا و دیالکتیک

بخش‌های فقیرنشین شهر را نبینند که این به نوبه خود، به گونه‌ای تحریف ادراکی، شناختی و هنجاری نزد آنها منجر می‌شود؛ شکلی از انکار که تحت تأثیر آن، افرادی که از امتیازهای نسبتاً ویژه‌تری برخوردار هستند، تقلا برای پرداخت اقساط سنگین وام‌های مسکن، پرداخت شهریه مدارس خصوصی، یا پرداخت قیمت خودرو را به عنوان سختی‌ها و گرفتاری‌های واقعی زندگی تلقی می‌کنند. بر اساس آنچه "یانگ" (۱۹۹۹: ۲۴۲) بیان می‌کند: «جدایی‌گزینی باعث می‌شود آنهایی که از امتیازات ویژه‌ای برخوردارند، از آن بی‌خبر باشند، چراکه دور از دید نگه داشتن موقعیت زیستی اقشار نسبتاً غیربرخوردار، موقعیت قشر برخوردار و متمکن‌تر را "متوسط" نشان می‌دهد».

افزون بر این، "یانگ" معتقد است که "جدایی‌گزینی" به دو طریق مانع از ارتباط سیاسی<sup>۱</sup> می‌شود. نخست اینکه، جدایی‌گزینی شمار موقعیت‌هایی که ممکن است فرصت‌هایی را برای بحث و گفتگو پیرامون هویت، تفاوت، و بی‌عدالتی به دست دهند، کاهش می‌دهد. دوم اینکه، بحث از جدایی‌گزینی تنها بحث از ایجاد موانع و جداکننده‌های کالبدی نیست، بلکه بعد روانی موضوع، و مضامین و اشارات سیاسی آن نیز مطرح است. در شهرهایی که بخش‌بندی و جدایی‌گزینی سکونت وجود دارد، فرصت‌های معدودی برای انواع تعاملات غیررسمی فراهم می‌شود؛ تعاملاتی که کلیشه‌ها و تصورات غالب را به هم ریخته، و صمیمیت ایجاد می‌کنند. در نتیجه، وقتی در چنین شهرهایی، رویارویی‌های چهره‌به‌چهره رخ می‌دهد، به کرات به سوتفاهم‌ها، دشمنی و خصومت منتهی می‌گردد. با این وجود، راهکار مد نظر "یانگ"، صرفاً یکپارچگی و تلفیق<sup>۲</sup> نیست؛ دلایل مشروعی وجود دارد تا در پی درون‌بوم‌های قومیتی‌ای<sup>۳</sup> که می‌توانند خدمات و کسب‌وکارهای خاص و ویژه‌ای را تأمین کنند، باشیم؛ درون‌بوم‌هایی که از اقشاری که به حاشیه رفته و از فرهنگ اکثریت به دور افتاده‌اند، حمایت می‌کنند. با این حال، نکته حائز اهمیت آنست که این محلات (درون‌بوم‌ها)، منابع متنوع و گسترده‌ای در اختیار ندارند، و مجال زیادی برای کم‌رنگ شدن مرز میان این گونه محلات، اشاعه تنش بین آنها، و یا ایجاد ائتلاف‌هایی میان آنها وجود دارد.

### نتیجه‌گیری

"فضای عمومی" نزد تئوریسین‌های دموکراتیک، به خاطر ظرفیت‌سازی برای "شهروندی" لازم و ضروری است، اما دریافت‌های مختلفی از ظرفیت‌های مدنی ما وجود دارد. برخی تئوریسین‌ها بر کاراکتر جدلی رقیب‌پذیر<sup>۴</sup> فضای عمومی تأکید دارند (see Villa 2002, Young 1992)، و آن را به عنوان مکانی برای پویای سیاسی، تظاهرات، تحرکات و انگیزش‌های اجتماعی، هنرمایی و نمایش، و واداشتن حتی تماشاچیان غیرمشتاق به مواجهه با افراد متفاوت، در نظر می‌گیرند (Mitchell 2003). برخی دیگر از تئوریسین‌ها بر

---

1- political communication

2- integration

3- ethnic enclaves

۴- agonistic: "آگونیسیم" در اصل ریشه در علم شیمی و داروشناسی دارد؛ اما در حوزه علم سیاست، "آگونیسیم" یک نظریه سیاسی است که بر جنبه‌های بالقوه مثبت آشکال معینی از تعارض و کشمکش سیاسی و اصولاً ضرورت وجود چنین تعارضاتی در حیطه سیاست تأکید دارد. این نظریه به دنبال آنست تا نشان دهد که افراد چگونه ممکن است چنین تعارضی را پذیرفته و آن را به شکلی مثبت هدایت کنند. "آگونیسیم" دلالت بر احترام به دیگری (غیر) و تحسین رقیب دارد، بدون تلاش برای حذف وی؛ و دال بر جدالی است که نمی‌تواند بدون یک رقیب (مخالف) وجود داشته باشد. این عبارت در مقابل آنتاگونیسیم (Antagonism) قرار می‌گیرد که به معنای دشمنی و خصومت است و تا حذف رقیب نیز پیش می‌رود.

## فضا و دیالکتیک

این مهم اصرار دارند که "فضای عمومی" بستری مهم برای "یکپارچگی و هم‌پیوندی اجتماعی" است (تصویر ۲). برای مثال، "جنبش شهر زیبا"<sup>۱</sup> در اواخر قرن نوزدهم، پروژه‌های ساختمانی "یادمانی"<sup>۲</sup> را به‌عنوان شیوه‌ای از تقویت غرور مدنی و تحکیم "نظم اجتماعی"<sup>۳</sup> ترویج می‌نمود (Mattson 1998). امروزه حامیان و مبلغان مرکز تجاری شهر (downtown) زیرساخت‌های شهری را با نگاه توسعه اقتصادی ترویج می‌کنند. پارک‌ها، پلازاها و بازارها، دست‌آویزی مهم برای جذب کارگران باکیفیت و سیار طبقه خلاق هستند و یا حداقل می‌توانند از طریق جذب گردشگران و پول‌های‌شان، درآمدزا باشند (Florida 2002, 2005). سایر کارشناسان شهری شامل دانشگاهیان، برنامه‌ریزان و طراحان درصد ترویج چشم‌اندازی متفاوت از "فضای عمومی" هستند؛ فضای عمومی در قامت بدیلی برای فضای خصوصی خانه و نیز جایگزینی برای فضای سوداگرایانه‌ی مال‌ها و مراکز خرید.

تئورسین‌های سیاسی حداقل به سه طریق در مباحثات معطوف به "طراحی شهری" نقش داشته‌اند: شفاف‌سازی مفهومی<sup>۴</sup>، تحلیل هنجاری<sup>۵</sup>، و نظریه‌پردازی انتقادی<sup>۶</sup>. تئوری مفهومی در تلاش است تا تعریفی نظام‌مند را از مفاهیمی چون "عمومی" و "خصوصی" ارائه نماید تا از این طریق، کاراکتر چندپهلوی و مبهم موضوع را تبیین کرده و به آن تا حدی نظم بخشد (see Weintraub and Kumar 1997). تنها "اجتماعات نوشهرگرا"<sup>۷</sup> نیستند که از طراحی (design) در جهت کم‌رنگ‌نمودن تمایز میان عمومی و خصوصی استفاده می‌کنند. برخی مکان‌ها قانوناً برای عموم قابل دسترس‌اند، اما طراحی‌شان به‌نحوی صورت می‌گیرد که مانع از استفاده مردم شود (Low 2000; Low and Smith 2006). از جمله چنین مکان‌هایی می‌توان به برخی از فضاهای عمومی ساخته‌شده در شهر "نیویورک" اشاره کرد که مالکیت خصوصی دارند، و مالکان آنها در ازای دریافت مجوز برای تراکم بیشتر، متعهد به ایجاد آنها شده‌اند. برخی از این پلازاها از سطح زمین پایین‌ترند و تا حدی حصارکشی شده‌اند، و یا از مصالحی متفاوت با محیط همجواریشان ساخته شده‌اند. این ویژگی‌های کالبدی جملگی حاکی از دعوت‌کننده‌بودن این فضاهای به‌اصطلاح عمومی هستند.

- 
- 1- City Beautiful Movement
  - 2- monumental
  - 3- social order
  - 4- conceptual clarification
  - 5- normative analysis
  - 6- critical theorizing
  - 7- New Urbanist communities



تصویر ۲. پلازای República در "مکزیکوستی". فضای عمومی به‌عنوان صحنه‌ای برای یک تناظر سیاسی. جمعیت در این پلازا جمع می‌شوند تا خواسته خود مبنی بر بازشماری آرا بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۶ را اعلام کنند.

تحلیل هنجاری، تئوری‌های "عدالت" را در جهت ارزیابی برنامه‌ریزی و سیاست‌هایی که با مسکن عمومی، جدایی‌گزینی سکونت، و تسهیلات و امکانات تفریحی سروکار دارند، به‌کار می‌گیرند. برخی طرح‌های شهری به‌دنبال ایجاد جوی سرزنده و دعوت‌کننده برای کاربران مختلف هستند؛ و برخی دیگر از این طرح‌ها دارای خصیصه‌های بی‌شماری برای طرد افرادی که قسمتی از گروه جمعیتی هدفشان محسوب نمی‌شوند، هستند. کیوسک‌های بازرسی، تأمین نشیمن صرفاً برای مشتریان و مصرف‌کنندگان، نیمکت‌ها و نشیمن‌هایی که عمداً طراحی نامناسبی دارند، کاشت گیاهان به جای چمن، مرزبندی و نشانه‌گذاری لبه‌های محیط و ... از جمله ترفندهای طراحی برای طرد غیرخودی‌ها هستند. تئوری‌های عدالت و تئوری‌های مرتبط با حقوق شهروندی می‌توانند در تشریح نادرستی جدایی‌گزینی‌هایی که چنین طراحی‌هایی در عمل ترویج می‌کنند، موثر باشند.

سرانجام، تئوری انتقادی رویکردی است که خود شهر را به‌عنوان یک "متن" مورد خوانش قرار می‌دهد تا الگوهای سلطه، طرد، و روابط قدرت - که تشخیص آنها به‌خاطر مفروض‌بودنشان در تجربه ما از زندگی روزمره دشوار است - را عیان سازد. به‌کارگیری این ابزارها و تمهیدات می‌تواند به ما در تفکر انتقادی و سنجش‌گرانه‌تر در خصوص حیات شهری، و شفاف‌سازی و ابهام‌زدایی از مکان‌های افسون‌گر و فریبنده‌ای چون شهرک "تیوگا" کمک کند.



- Barber, B. (2001). "Malled, Mauled, and Overhauled: Arresting Suburban Sprawl by Transforming Suburban Malls into Usable Civic Space." *Public Space and Democracy*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Bickford, S. (2000). "Constructing Inequality: City Spaces and the Architecture of Citizenship," *Political Theory* 28(3): 355–376.
- Blackmar, E. (2005). "Appropriating 'the Commons': The Tragedy of Property Rights Discourse." In Low, S. and Smith, N. (Eds.) *The Politics of Public Space*, New York: Routledge.
- Bollier, D (2002). *Silent Theft: The Private Plunder of our Common Wealth*, New York: Routledge.
- Bouvier, J. and Rawle, F (1984). *Bouvier's Law Dictionary and Concise Encyclopedia*. 3rd revision, Buffalo, NY: William S. Hein.
- Davis, M. (1992). *City of Quartz: Excavating the Future in Los Angeles*, New York: Vintage Books.
- Ellickson, R. (1996). "Controlling Chronic Misconduct in City Spaces: Of Panhandlers, Skid Rows, and Public-Space Zoning," *Yale Law Journal*, vol. 105: 1165–1248.
- Florida, R.L. (2002). *The Rise of the Creative Class and How It's Transforming Work, Leisure, Community and Everyday Life*, New York: Basic Books.
- (2005). *Cities and the Creative Class*, New York: Routledge.
- Foldvary, F.E. (1994). *Public Goods and Private Communities: The Market Provision of Social Services*, Brookfield, VT: Aldershot.
- Gordon, T. (2004). "Moving Up by Moving Out? Planned Developments and Residential Segregation in California," *Urban Studies*, 41(2): 441–461.
- Habermas, J. (1989). "The Public Sphere: An Encyclopaedia Article." In Bronner, S.E. and Kellner, D.M. (Eds.) *Critical Theory and Society: A Reader*, New York: Routledge, 136–142.
- (1991). *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Hardin, G. (1998). "The Tragedy of the Commons." In Baden, J. and Noonan, D. (Eds.) *Managing the Commons*, Indianapolis, IN: University of Indiana Press.
- Hénaff, M. and Strong, T.B (2001). *Public Space and Democracy*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

- Hess, C. and Ostrom, E. (2007). *Understanding Knowledge as a Commons: From Theory to Practice*, Cambridge, MA: MIT Press.
- King, L. (2004). "Democratic Hopes in the Poly centric City," *Journal of Politics* 66(1): 203–233.
- Kohn, M. (2004). *Brave New Neighborhoods: The Privatization of Public Space*, New York: Routledge.
- Lessig, L. (2002). *The Future of Ideas: The Fate of the Commons in a Connected World*, New York: Vintage.
- Low, S. M. (2000). *Behind the Gates*, New York: Routledge.
- MacPherson, C.B. (1978). *Property, Mainstream and Critical Positions*, Toronto: University of Toronto Press.
- Mattson, K. (1998). *Creating a Democratic Public: The Struggle for Urban Participatory Democracy during the Progressive Era*, University Park, PA: Pennsylvania State University Press.
- McKenzie, E. (1994). *Privatopia: Homeowner Associations and the Rise of Residential Private Government*, New Haven, CT: Yale University Press.
- Mitchell, D. (2003). *The Right to the City: Social Justice and the Fight for Public Space*, New York: Guilford Press.
- Ostrom, E. (1990). *Governing the Commons: The Evolution of Institutions for Collective Action*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ripstein, A. (2008). "Roads to Freedom," Paper presented at the University of Toronto Centre for Ethics.
- Rose, C. (1986). "The Comedy of the Commons: Custom, Commerce, and Inherently Public Property," *University of Chicago Law Review* 53(3): 711–781.
- (2003). "Romans, Roads, and Romantic Creators: Traditions of Public Property in the Information Age," *Law and Contemporary Problems* 66(1–2): 89–110.
- Sorkin, M. (1992). *Variations on a Theme Park: Scenes from the New American City and the End of Public Space*, New York: Hill and Wang.
- Staeheli, L.A. and Mitchell, D. (2008). *The People's Property? Power, Politics, and the Public*, New York: Routledge.
- Villa, D. (1992). "Postmodernism and the Public Sphere," *American Political Science Review* 86(3): 712–729.
- Waldron, J. (1991). "Homelessness and the Issue of Freedom," *UCLA Law Review* 39: 295–324.
- Weintraub, J.A. and Kumar, K. (1997). *Public and Private in Thought and Practice: Perspectives on a Grand Dichotomy*, Chicago: University of Chicago Press.

Young, I.M. (1999). "Residential Segregation and Differentiated Citizenship," *Citizenship Studies* 3(2): 237–252.  
— (2002). *Inclusion and Democracy*, Oxford: Oxford University Press.

منابعی برای کسب اطلاعات بیشتر

Davis, M. (1992). *City of Quartz: Excavating the Future in Los Angeles*, London and New York: Verso. This is an extremely influential book that examines how power and class have marked the built environment in Los Angeles.

Miller, K. (2007). *Designs on the Public: The Private Lives of New York's Public Spaces*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press. Written from a design perspective, this book chronicles the history of six iconic public places in New York City.

Mitchell, D. (2003). *The Right to the City: Social Justice and the Fight for the City*, New York and London: Guilford Press. This book explores the concept of public space and the role that it plays in democratic politics.